

برآمدن منطقه ای جدید در جهان



درخاتمه جنگ جهانی دوم و فروپاشی مستعمره های امپراطوری های اروپایی، عادت براین قرار گرفت که جهان را به مناطق مختلف تقسیم کنند. خاورمیانه، جنوب آسیا، شرق آسیا، آفریقای سیاه و غیره این مناطق گاه فرهنگی مشترک را تداعی می کرد، گاه زبان مشترک، گاه تقسیم بندی های سیاسی استعماری را باز می تابانید و گاه مرزهای جغرافیایی مشخصی را منظور داشت.

علیرغم تمامی نارسایی ها و ناروشنی هایی که در این تقسیم بندی ها وجود داشت، این نوع نگرش به جهان برای چندین دهه خدمات غیرقابل اغماضی ارائه داد. اما باگذشت زمان، کارکرد آن کاهش یافت و امروز نقشی بازدارنده ایفا می کند. هدف از نگارش این نوشته اشاره ای است به سویه های بارز منطقه جدیدی که در حال تکوین است و نیز تذکر این نکته که شکل گیری آتی انسجام منطقه ای بر مبنای معیارهای متفاوتی از آنچه تا به امروز مورد استفاده بود، صورت می پذیرد.

منطقه جدیدی که مدنظر ماست، نام مشخصی ندارد و می توان آن را «نه هند، نه روسیه، نه غرب» نامید. این منطقه متشکل است از ایران، افغانستان، پاکستان که مرز جنوبی آن را تشکیل می دهند و گرجستان، ارمنستان، آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، قزاقستان که حد شمالی آن را تعیین می کنند. این منطقه جدید سازمان همکاری های اقتصادی منطقه ای (اگو) را دربرمی گیرد. درست است که اگر امروز اعضای دیگری را حدای مؤسسان آن یعنی ایران و

ترکیه و پاکستان به درون خود پذیرفته است، اما عوامل پیونددهنده کشورهای که ما نام بردیم بسی فراتر از همکاری اقتصادی هستند.

پیش از این، همبستگی سیاسی یا جدایی‌های سیاسی تأثیر زیادی بر روابط بین کشورهای این منطقه داشته‌اند. به عنوان مثال دیوار آهنینی که شرق و غرب اروپا را از یکدیگر جدا می‌کرد، بر روابط بین کشورهای منطقه نامبرده تأثیر بسیار داشت. در عین حال عوامل دیگری وجود دارند که حتی پس از آب شدن یخ‌های ارتباط شرق و غرب باعث می‌شوند که بتوان از پدید آمدن منطقه‌ای جدید صحبت کرد. در جنوب شرقی این منطقه، پاکستان همچنان رودرروی یک همسایه قوی به نام هند قرار دارد که سال‌های متمادی با او در جنگ بوده است. اتهام‌های متقابل و شک و تردید نسبت به یکدیگر مانع از آن بوده‌اند که این دو کشور علیرغم شباهت‌های بسیار از تبیین چهارچوبی برای همکاری گسترده منطقه‌ای عاجز بمانند. و به نظر نمی‌رسد که این اوضاع در دهه‌های آتی تغییر چشمگیری بکند. در جنوب غربی این منطقه ایران و اعراب قرار دارند که رابطه‌شان در هیچ دوره‌ای در سده اخیر تا به حد امروز موضوع تنش و تردید متقابل نبوده است. جنگ ایران و عراق و پشتیبانی آمریکا از کشورهای کوچک عرب خلیج فارس، ترس اعراب از ایران یعنی کشوری که برای اولین بار در آن انقلابی اسلامی به وقوع پیوسته است و همچنین نگرانی آنها از صدور این انقلاب توسط ایران و سرانجام مخالفت سرسختانه ایران با اسرائیل که نقطه مقابل سیاست‌های نرمنشی است که اعراب در قبال این کشور اتخاذ می‌کنند، همه و همه باعث جدا ماندن ایران از جهان عرب شده است. به این عوامل افتراق می‌بایست عوامل فرهنگی دیگری همچون تفاوت زبان و مذهب را افزود و نیز غروری که ایرانیان دارند نسبت به آن که هیچگاه مستعمره نبودند. از این رو حتی اگر در دهه‌های آتی، انقلابی اسلامی در کشورهای عربی به وقوع بپیوندد، مشکل بتوان تغییر رابطه‌ای را میان ایرانیان و اعراب در آینده‌ای نزدیک متصور شد.

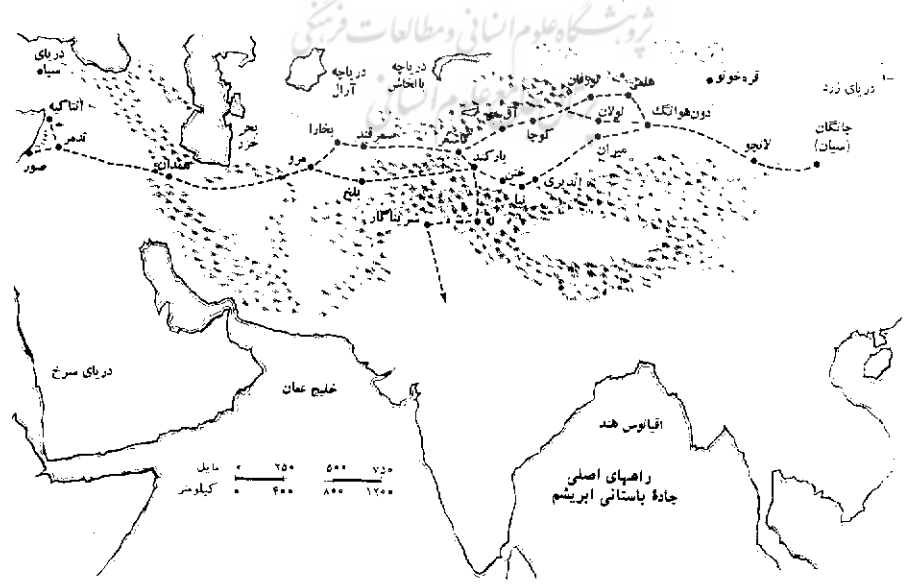
حضور کشوری مانند روسیه در شمال این منطقه جدید، عامل دیگری در نزدیکی کشورهای این منطقه است. روسیه با تمامی کشورهای شمالی این منطقه جدید رابطه‌ای استعماری داشته است. هرچند کمترین نظمی فعلا در این سرزمین پهناور وجود ندارد، اما قاعده استعمارزدایی حکم می‌کند که کشورهای شمال منطقه جدید برای جلوگیری از غلطیدن مجدد در حوزه تأثیر و کنترل روسیه به هرکاری دست بزنند.

از نقطه نظر جغرافیایی، کشورهای تشکیل دهنده این منطقه جدید، فقط به سه دروازه ارتباطی با سایر جهان دسترسی دارند که بوسیله تنش‌های مذکور نمی‌تواند بسته شود. اقیانوس هند در جنوب، کشور چین در شمال شرقی و به واسطه ترکیه و دریای سیاه و مدیترانه از شمال غربی. آنچه پیوند درونی کشورهای این منطقه جدید را که شامل ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت است مستحکم می‌سازد، این نکته

است که آنان متحداً مجموعه ای را تشکیل می دهند که اهداف توسعه مشترکی دارند و نیز از منافع مشترکشان آگاه هستند.

هرچند اکثر ساکنین این منطقه جدید مسلمان هستند، به نظر می رسد که اسلام تا سالیان سال فقط به عنران عاملی که کشورهای جنوب این منطقه را به هم پیوند می دهد، می تواند ایفای نقش کند. از نقطه نظر زبان وایدنولوژی نیز در این منطقه تفاوت هایی اساسی وجود دارد. وهرچند تاریخ نگاران درباره امکانات سلطه ایران و یا ترکیه باتوجه به تأثیراتی که هریک از این دو کشور در اعصار گذشته برآن داشته اند، سخن برانند، باید اذعان داشت که این حرف ها دارای نتیجه عملی چندانی نیست و نیز احساسات زیادی را برنمی انگیزاند. این منطقه جدید در چهارچوب برنامه ریزی های توسعه اقتصادی قرن بیست و یکم شکل می گیرد. یعنی چشم انداز یک اقتصاد جهانی که در آن مناطق، بازارها، تولید و انباشت سرمایه در سطوح چنان وسیعی صورت می گیرد که تفاوت میان استقلال و سرسپردگی به یک قدرت اقتصادی فرادست مطرح نخواهد بود.

امکانات توسعه منطقه جدید بر سرمایه استوار خواهد بود: سرمایه، حمل و نقل و خدمات متقابل و مکمل اقتصادی. علیرغم آنکه امروز هیچیک از کشورهای این منطقه را نمی توان شکوفا نامید، اما هرروز بیش از روز پیش روشن می شود که منابع نفتی دریای خزر، مهمترین منبع جهان پس از منابع حوزه خلیج فارس هستند. بدون کوچکترین شکی می توان پیش بینی کرد که حجم قابل توجهی از سرمایه به زودی به سمت اقتصاد کشورهای همجوار دریای خزر سرازیر خواهند شد. یعنی به سمت اقتصاد جمهوری آذربایجان، ایران، ترکمنستان، قزاقستان و روسیه. باتوجه به تغییراتی که ثروت



ناشی از نفت در سالهای ۱۹۶۰ در کشورهای خلیج فارس بوجود آورد، می توان بدون شک درانتظار همین نوع تغییرات در کشورهای همجوار دریای خزر بود. هرچند که این تغییرات باتوجه به قیمت نسبتاً نازل نفت و نیز وسعت کشورهای همجوار آرام تر خواهند بود.

درعین حال باید توجه داشت که فقط دو کشور از میان کشورهای همجوار بنادر صادراتی ای دراختیار دارند که درحیطه جغرافیایی خود کشور قرار دارد، یعنی ایران و روسیه. سه کشور دیگر مجبورند که برای استفاده از این ثروت آن را با همسایگان خود تقسیم کنند، امری که کشورهای عرب خلیج فارس به علت دسترسی مستقیم به بنادر صادراتی اجباری به آن نداشتند. تحت فشار روسیه و آمریکا که هریک به دلیلی می خواهند ایران را در انزوا نگاه دارند، بخشی از صادرات نامبرده از طریق روسیه صورت خواهد گرفت؛ اما منطقاً و در طولانی مدت، به احتمال زیاد پروژه های دیگری وجود خواهند داشت که از طریق لوله های نفتی که از سایر کشورهای این منطقه جدید بگذرند، نفت را از طریق دریای سیاه، خلیج فارس و اقیانوس هند صادر کنند. در نتیجه، از نظر سرمایه، باتوجه به نیاز روزافزون جهان به نفت و گاز می توان با اطمینان گفت که حجم زیادی پول به سمت کشورهای این منطقه جدید سرازیر و از طریق کشورهای همجوار دریای خزر بین سایر کشورهای این منطقه جدید تقسیم خواهد شد. دومین اساس توسعه این منطقه جدید، یعنی حمل و نقل با سرمایه گذاری فزاینده در راه آهن پیوند خورده است. در ماه اردیبهشت امسال خط آهنی بین مشهد، سرخس در شمال شرقی ایران و تجن، ایستگاهی در خط اصلی ای که شرق و غرب ترکمنستان را به یکدیگر و به ازبکستان متصل می سازد، کشیده شد. این اتصال و امکاناتی که به عنوان پیوند بین خط آهن ایران از طرفی و خط آهن شوروی سابق از طرف دیگر ایفای نقش خواهد نمود، امروز امکان نقل و انتقال ۸ میلیون تن کالا و یک میلیون مسافر در سال را داراست و برنامه افزایش امکانات آن نیز در دست بررسی است. این خط آهن که به وسیله مهندسان ایرانی محاسبه و ساخته شده است، درعین حال اثبات کننده توانایی های این منطقه جدید در انجام پروژه های زیربنایی مهم بدون کمک خارجی است.

یک شبکه خط آهن که بواسطه آن مسافران و کالا بتواند به آسانی بین چین و دریای مدیترانه با گذشتن از قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، ایران و ترکیه رفت و آمد کند و چین را از طریق ایران به خلیج فارس و از طریق ایران و پاکستان به اقیانوس هند متصل سازد، در برنامه آینده قرار دارد. آینده ای که وقوع آن بسیار محتمل است زیرا فواید بسیاری برای توسعه کشورهای این منطقه جدید خواهد داشت و به آنها اجازه دادوستد با یکدیگر را خواهد داد و نیز امکان استفاده از راه آبی برای دادوستد با جهان را بی آنکه به ترکیه، روسیه و کشورهای عربی نیاز داشته باشد.

عامل مهمی در عملی شدن امکانات بالقوه این منطقه، سیاست های توسعه چین است. به نظر می رسد که چین این غول در حال بیدار شدن کناره های اقیانوس آرام مطمئن است که به نیروی بالنده ای

در اقتصاد جهان در قرن بیست و یکم تبدیل خواهد شد. در عین حال تازمانی که چین بر ساحل خویش بین تیانجین و هنگ کنگی که مجدداً به چین بازگردانیده شود، برای ارتباط با جهان حساب کند، توسعه اش از نظر جغرافیایی نامتعادل باقی خواهد ماند. به ویژه، امکانات بسیار زیاد ایالت سین کیانگ در شمال غربی در فاصله زیادی از دریا قرار گرفته اند. با اتصال شبکه آهن چین در سین کیانگ به شبکه خط آهن این منطقه جدید از طریق قزاقستان، چین می تواند هم به این منطقه جدید و بازار آن و هم به اقیانوس هند و دریای سیاه و ساحل مدیترانه از راه بسیار نزدیکتری دسترسی داشته باشد.

این واقعیت که کشورهای این منطقه تمرکز اصلی و برنامه ریزی و چشم اندازشان را امروز و در آینده بر اساس توسعه اقتصادی و نه توسعه سیاسی بنا کرده اند از اهمیت بسیاری برخوردار است. چین در برقراری این ارتباط با مشکلاتی که ناشی از طرح مسائلی همچون دموکراتیزه شدن، رعایت حقوق بشر و کنترل بین المللی اسلحه از طرف کشورهای این منطقه روبرو نخواهد بود، چراکه کشورهای تشکیل دهنده این منطقه جدید دارای نظام های متفاوت سیاسی هستند و به طرز تفکر و اصول اخلاقی غربی توجه چندانی نشان نمی دهند.

سومین محور توسعه این منطقه جدید نقش اقتصادی مکملی است که کشورهای آن نسبت به یکدیگر ایفا می کنند. اقتصاد برنامه ریزی شده شوروی نقش ویژه ای را برای هریک از جمهوری هایش طراحی کرده بود و در مجموع قرار بود که اینها همگی باهم در خدمت کل اقتصاد شوروی باشند. به عنوان مثال نقشی که برای ازبکستان و ترکمنستان در نظر گرفته شده بود، کشت پنبه بود و نقش آذربایجان تولید نفت. با فروپاشی شوروی، جمهوری هایی که امروز در این منطقه جدید واقع شده اند، از اقتصادی ناموزن - البته هریک به نوعی - رنج می برند. اما همگی یک کمبود مشترک نیز دارند و آن اینکه تقریباً هیچکدام صنایع سنگین ندارند.

هرکسی که امروز به کشورهای شمالی این منطقه جدید سفر کند از کیفیت پائین و تعداد قلیل کالاهای مصرفی متعجب می شود. بالعکس، ایران که در سال های اخیر در وضعیت تقریباً منزوی از جامعه بین المللی به سر برده بود، هم اکنون طیف وسیعی از کالاهای مصرفی را با کیفیت مناسب تولید می کند. هم امروز نیز ایران مشغول صادر کردن این دست کالاها به ترکمنستان، ازبکستان و سایر کشورهای این منطقه جدید است و مشهد دیگر یک شهر زیارتی منزوی نیست و به انبار عظیم کالای صادراتی برای منطقه تبدیل شده است. در کوتاه مدت، ایجاد یک منطقه آزاد تجاری بین المللی در سرخس در کنار خط آهن جدید، امکانات صادراتی کالاهای ایرانی و صدور مجدد کالاهایی را که از دی و سایر کشورهای عرب خلیج فارس به این منطقه وارد می شوند، افزایش خواهد داد. در بلندمدت و حتی در میان مدت، منابع طبیعی دولت های شمالی این منطقه و دسترسی کشورهای جنوبی آن به دریا، باید به همکاری وسیع تر آنها در جهت توسعه بینجامد. همچنین همکاری های چندجانبه

درزمینه آموزش و کاربرد توانایی‌ها در چشم‌انداز منطقه قرار دارد. ترکیه و چین که در نهایت این منطقه قرار دارند نیز می‌توانند وجوه تکمیل‌کننده دیگری را به این مجموع بیفزایند. روشن است که بدون سرمایه و سرمایه‌گذاری همه این امکانات ارزش زیادی نخواهند داشت، اما درست در همین جاست که منابع نفتی دریای خزر نقش خود را ایفا خواهند کرد.

در مجموع عوامل متعددی وجود دارند برای آنکه ما این منطقه جدید را همچون منطقه‌ای منسجم که توسط منابع مشترک در جهت توسعه تعریف می‌شود و همچنین به منزله واحدی جغرافیایی که در مقابل با سایر وحدت‌های ممکن در منطقه شکل می‌گیرد، به حساب آوریم. اگر وقایع در جهت آنچه ما در این نوشته برشمردیم سیر کنند، خاورمیانه به آن معنایی که پس از جنگ جهانی دوم تعریف شد، آرام‌آرام مفهوم خویش را از کف خواهد داد؛ به همان صورت که امروز دیگر کسی از آسیای جنوبی یا آسیای مرکزی صحبت نمی‌کند. این منطقه، به منزله منطقه جدیدی شکل می‌گیرد که پیوند اعضای آن نه به میانجی مذهب تعریف می‌شود و نه به واسطه فرهنگ و میراث استعماری بلکه پیوندهای آن از طریق جستجوی عقلانی توسعه و الزام همکاری‌های فراملیتی در جهانی با اقتصادی بین‌المللی که جانشین جهان دوقطبی شده است، تعریف می‌شود.

یادداشت:

۱- پروفیسور بولیت نام آن را به انگلیسی NIRA گذاشته است که مخفف Not India, Not Russia, Not

Arabs است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی